





ویره نامه

ولادت رام حمزه عسکری

دفتر اسناد اسلامی جمهوری اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

یحیی بن حمزه در فلان تاریخ فوت شده است.

تاریخ فوت او مطابق با روزی بود که ابوهاشم نامه حضرت عسکری علیه السلام را به من رسانید. تنگدستی ام برطرف شد حقوق خدایی که در آن مال بود خارج نموده به اهلش رسانید و نسبت به برادران دینی خود کمک هایی نیز کردم پس از آن مطابق دستور امام علیه السلام از روی اقتصاد به زندگی خود ادامه دادم. [بحار، ج، ۵۰، ص ۲۴۵].

ابو جعفر محمد بن عیسی می گوید: یک بار در مسجد زبید واقع در بازار شهر سامرا جوانی را مشاهده کردم که می گفتند هاشمی و از فرزندان موسی بن عیسی است. من مشغول نماز شدم وقتی سلام نماز را دادم همان جوان هاشمی رو به من کرد و گفت: من قمی هستم ولی هم اکنون در کوفه در جوار مسجد امیر المؤمنین علیه السلام زندگی می کنم. او به من گفت: آیا خانه موسی بن عیسی را در کوفه می شناسی؟ گفتم: آری. گفت: من پسراو هستم.

گفت: پدرم برادرانی دارد و برادر بزرگتر مال فراوانی جمع کرده و برادر کوچکتر محروم از مال دنیا است، یک روز برادر کوچکتر به خانه برادر بزرگتر رفته و ششصد دینار از او به سرقت برده است. برادر بزرگتر می گفت که به محضر امام حسن عسکری علیه السلام مشرف می شوم و از آن حضرت می خواهم که با برادر کوچکتر از روی مهر و لطف صحبت کند شاید مال مرا به من برگرداند زیرا آن امام علیه السلام بزرگوار بیان و کلام شیرینی دارد و می تواند روی او اثر بگذارد. ولی هنگام سحر منصرف شدم از این که به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برسم و گفتم که به سراغ (أسباس ترکی) هم صحبت جناب سلطان می روم و شکایتم را به او می رسانم!

برادر بزرگتر می گوید همین که برأسباس ترکی وارد شدم دیدم که مشغول قمار بازی است به کناری نشستم و انتظار کشیدم تا بازیش تمام شود که ناگاه پیام آور امام حسن عسکری علیه السلام به نزد من آمد و گفت: دعوت مولایت را اجابت کن. از جا برخاستم و همراه پیام آور به محضر امام علیه السلام مشرف شدم.

امام علیه السلام فرمود: چه شد که اول شب از ما حاجت داشتی و در هنگام سحر رأیت عوض شد. برخیز و برو که آنچه را برادرت از مالت برده برایت آورده و درباره او شک نکن و با او به نیکی رفتار کن و مقداری هم به او عطا بمنا و اگر بنا داری چیزی به او ندهی اورانند ما راهنمایی کن تا مابه او کمک کنیم وقتی از خدمت امام علیه السلام غلام خویش را ملاقات کردم که خبر از آوردن کیسه پول هایم داد. [كمال الدین، ج ۲، ص ۱۹۴].

ابوهاشم جعفری می گوید: روزی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام و می خواستم از آن حضرت نقره ای بگیرم و انگشتی بسازم و به آن تبرک بجوبم، نشستم و فراموشم شد چون برخواستم بروم، امام علیه السلام انگشتی به من داد و فرمود: نقره می خواستی ما انگشت دادیم، نگین و اجرت ساختن آن را سود کردی! گوارایت باد ای ابوهاشم!

گفتم: سرور من، گواهی می دهم تو ولی خدا و اما م من هستی که اطاعت را جزو دینم می دانم. فرمود: خدا ترا بیامرزد ای ابوهاشم. [اصول

شناخت از زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

ابو محمد، حسن بن علی العسکری، معصوم سیزدهم و امام یازدهم شیعیان؛ به امام حسن عسکری علیه السلام معروف است. شیعیان وی را با پدرش (علی نقی)، امامین عسکریین می خوانند، زیرا در شهر نظامی سامراء (عسکر)، زیر نظر خلفای عباسی بودند.

اکثر منابع شیعه دوازده امامی، تولدش را در ربیع الاول ۲۳۰ هجری، نوامبر ۸۴۴ میلادی اعلام می کنند. اما کلینی در کتاب اصول کلینی، آن را در رمضان ۲۳۲ هجری، آوریل ۸۴۷ میلادی ذکر می کند. او در مدینه به دنیا آمد و نام مادرش ام ولد معروف به حدیث است. برخی منابع، نام او را سلیل و برخی دیگر، سوسن نقل کرده اند. این بانوی پاکیزه، که در عصر خویش از بهترین زنان عالم بوده و مفتخر به همسری ذریه پیامبر اکرم علیه السلام است، در ولایت خویش پادشاه زاده بود. امام هادی علیه السلام در شأن او فرمود: «سلیل، دور از هر آفت، پلیدی و آلوگی است». [شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۳۵ - طبرسی، همان کتاب، ص ۳۶۶].

نام، القاب و کنیه

نامش حسن، کنیه وی ابو محمد و القابش صامت، زکی، خالص، نقی، هادی، رفیق است اور بین شیعیانش به ابن الرضا (امام هشتم شیعیان) معروف بود. وی همانند پدرش لقب عسکری داشت و این لقب از عسکر سامرا گرفته شده است.

سیره امام حسن عسکری علیه السلام

سیره عملی امام

امام حسن عسکری علیه السلام نیز همچون پدران بزرگوار خویش کوشش می کرد سیره او به صورت تمام و کمال احیا گرست خدا و رسول او باشد. سیره عملی این بزرگوار نیز نشانگر تلاش بی وقفه و خستگی ناپذیر این امام همام علیه السلام در جهت برپایی و دست یابی به این هدف مهم می باشد. که اینک به بخشی از سیره عملی امام علیه السلام می پردازیم.

محمد بن حمزه سروری گفت: نامه ای توسط ابوهاشم داودبن هاشم جعفری که با من دوست بود برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم. چون خیلی دست تنگ شده بودم درخواست کردم دعا بفرمایید شاید خداوند وسعتی به من عنایت کند جواب نامه به وسیله ابوهاشم از طرف حضرت رسید.

امام علیه السلام نوشه بود:

«خداوند ترا بی نیاز کرد، پسر عمومیت یحیی بن حمزه از دنیا رفت، مبلغ صد هزار درهم به توارث می رسد، در آتیه نزدیکی برایت می آورند. خدا را سپاسگزاری کن ولی متوجه باش از روی اقتصاد و میانه روی زندگی کنی مبادا اسراف نمایی زیرا اسراف عملی شیطانی است».

بعد از چند روز شخصی از حران آمد اسنادی مربوط به دارایی پسر عمومیم به من تحويل داد. در نامه ای که به آن ها ضمیمه بود اطلاع داده بودند



یاد کنید، به کینه یاد نمی کردند، آن گاه مردی گندمگون، خوش قامت، خوشرو، نیکو اندام، جوان و با هیبت و جلال وارد شد. چون چشم پدرم براو افتاد برخاست و چند گام به استقبال رفت. به یاد نداشتمن پدرم نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان سپاه چنین کرده باشد، با او دست در گردن آورد و صورت و سینه او را بوسید و دست او را گرفت و او را بر جای نماز خود نشانید و خود در کنار او رو به او نشست و با او به صحبت پرداخت. در ضمن صحبت به او فدایت شوم می گفت. من از آنچه می دیدم در شگفت بودم، ناگهان در بانی آمد و گفت: (موفق عباسی) آمده است و معمول این بود که چون موفق می آمد پیشتر از او در بانان و نیز فرماندهان ویژه سپاه او می آمدند و در فاصله درب خانه تا مجلس پدرم در دو صفحه می ایستادند و به همین حال می ماندند تا موفق بیاید و برود.

پدرم پیوسته متوجه ابو محمد علیه السلام بود و با او گفت و گو می کرد تا آن گاه که چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد، در این موقع به آن حضرت علیه السلام گفت: فدایت شوم اگر مایلید تشریف ببرید. به در بانان خود گفت او را ز پشت دو صفحه ببرند تا موفق او را بینند، امام علیه السلام برخاست و پدرم نیز برخاست و با او دست در گردن آورد، و امام علیه السلام رفت.

من به در بانان و غلامان پدرم گفت: وہ این چه کسی بود که او را در حضور پدرم به کینه یاد کردید، و پدرم با او چنین رفتاری داشت؟ گفتند: او یکی از علویان است که به او حسن بن علی علیه السلام می گویند و به ابن الرضا علیه السلام معروف است. شگفتی من بیشتر شد. پیوسته آن روز نگران و در اندیشه بودم تا شب شد، عادت پدرم این بود که پس از نماز عشا می نشست و گزارش ها و اموری را که لازم بود به سمع خلیفه برساند رسیدگی می کرد، وقتی نماز خواند و نشست آمد و نشستم، کسی پیش انبود، پرسید: احمد! کاری داری؟

گفت: آری پدر، اگر اجازه می دهی بگویم؟ گفت: اجازه داری. گفت: پدر! این مرد که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین بزرگداشت و احترامی نمودی و در سخنست به او فدایت شوم می گفتی و خودت و پدر و مادرت را فدای او می ساختی!

گفت: پسرم! امام راضیان، حسن بن علی علیه السلام معروف به ابن الرضا علیه السلام است. آن گاه اندکی سکوت کرد، من نیز ساكت ماندم، سپس گفت: پسرم، اگر خلافت از دست خلفای بنی عباس بیرون رود کسی از بنی هاشم جزا و سزاوار آن نیست و این به جهت فضیلت و عفت و زهد و عبادت و اخلاق نیک و شایستگی او است. اگر پدر اور امی دیدی مردی بزرگوار و با فضیلت را دیده بودی.

با این سخنان اندیشه و نگرانیم بیشتر و خشم نسبت به پدرم افزوده شد. دیگر مهمی جز آن نداشتمن که درباره امام علیه السلام پرس و جو کنم و پیرامون او کاوش و بررسی نمایم. از هیچ یک از بنی هاشم و سران سپاه و نویسندها و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد، درباره امام علیه السلام سوالی نکردم مگر آن که او را نزد آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی و ولایی یافتم و همه ازو بنه نیکی یاد می کردند و او را بر تمامی خاندان و بزرگان خویش مقدم می شمردند، بدین گونه مقام امام علیه السلام نزد من عظمت یافت زیرا هیچ

کافی، ج ۱، ص ۵۱۲ و بحار، ج ۵۰، ص ۲۵۴.]

اسمعاعیل بن محمد می گوید: کنار خانه امام حسن عسکری علیه السلام نشستم، وقتی آن بزرگوار بیرون تشریف آوردند جلو رفتم و از فقر و نیازمندی خویش شکایت کردم و قسم یاد نمودم که حتی یک درهم ندارم!

امام علیه السلام فرمود: قسم یاد می کنی در حالی که دویست دینار در خاک پنهان کرده ای؟ و فرمود: این را برای آن نگفتم که به تو عطا یی ندهم، به غلام خود رو کرد و فرمود: آنچه همراه داری به او بده.

غلام صد دینار به من داد، خدای متعال را سپاس گفت و بازگشتم، آن حضرت علیه السلام فرمود: می ترسم آن دویست دینار را وقتی که بسیار نیازمند آنی از دست بدھی.

من سراغ دینارها رفتم و آن ها را در جای خود یافتیم، جایشان را عوض کردم و طوری پنهان ساختم که هیچ کس مطلع نشود، از این قضیه

مدتی گذشت، به دینارها نیازمند شدم، سراغ آن ها رفتیم چیزی نیافتیم، بر من بسیار گران آمد، بعداً فهمیدم پسرم جای آن ها را یافته و دینارها را برداشته و برده است و چیزی از آن ها به دست من نرسید و همان طور شد که امام علیه السلام فرموده بود. [احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۷۰.]

چند نفر از بنی عباس بر صالح بن وصیف وارد شدند در حالی که وی امام حسن عسکری علیه السلام را زندانی کرده بود و به او گفتند که بر آن حضرت علیه السلام سخت بگیر و هر چه می توانی او را در تنگنا قرار بده! صالح در پاسخ گفت: من دو نفر از بدترین اشخاص را مأمور امام علیه السلام کرده ام ولی هم اکنون آن دواهی نماز و روزه شده اند و در عبادت به مقامی بزرگ نائل کشته اند.

آل عباس از صالح خواستند که آن دو را بیاورند. پس از حضور آن دو، آن ها را تهدید و توبیخ کردند که چرا بر امام علیه السلام سختگیری نمی کنید؟ گفتند چه بگوییم در حق کسی که روزها را روزه می گیرد و شب هاراتا به صبح مشغول به عبادت است، با کسی حرف نمی زند و به چیزی جز عبادت مشغول نیست و هر وقت بر ما چشم می اندازد بدن ما می لرزد و چنان می شویم که مالک نفس خویش نیستیم. آل عباس پس از شنیدن این

مسائل در کمال خجلت و ذلت رفتند. [ارشاد مفید، ص ۳۲۴]

احمد بن عبید الله بن خاقان متصدی اراضی و خراج قم بود، روزی در مجلس او سخن از علویان و عقاید آن ها به میان آمد. احمد بن عبید الله که خود از ناصیبیان سرسخت و منحرف از اهله بیت علیه السلام بود ضمن صحبت گفت:

من در سامرا، کسی از علویان را همانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا امام حسن عسکری علیه السلام در روش و وقار و عفت و نجابت و فضیلت و عظمت در میان خانواده خویش و میان بنی هشام، ندیدم و نشناختم، خاندانش او را بزرگسالان و محترمان خود مقدم می داشتند و در نزد سران سپاه و وزیران و عموم مردم نیز همان وضع را داشت. به یاد دارم روزی نزد پدرم بودم، در بانان خبر آوردند ابو محمد بن الرضا امام حسن عسکری علیه السلام آمده است.

پدرم به صدای بلند گفت: بگذارید وارد شود، من از این که در بانان نزد پدرم از امام علیه السلام به کینه و احترام یاد کردند شگفت زده شدم زیرا نزد پدرم جز خلیفه یا ولیعهد یا کسی را که خلیفه دستور داده باشد ازاو به کینه





ویره نامه

ولادت رامز عسکری

دفتر اسناد اسلامی جمهوری اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

دوست و دشمنی را ندیدم مگر آن که در مورد او به نیکی سخن می‌گفت
واو را می‌ستود. [ارشاد مفید، ص ۳۱۸ و ۳۲۲.]

کوشش‌های علمی

گرچه امام عسکری ع به حکم شرائط نامساعد و محدودیت بسیار شدیدی که حکومت عباسی برقرار کرده بود، موفق به گسترش دانش دامنه دار خود در سطح کل جامعه نشد، اما در عین حال، با همان فشار و خفقان شاگردانی تربیت کرد که هر کدام به سهم خود در نشر و گسترش معارف اسلام و رفع شباهات دشمنان نقش مؤثری داشتند. «شیخ طوسی» تعداد شاگردان حضرت را متجاوز از صد نفر ثبت کرده است[رجال، ط ۱، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ هـ. ق، ص ۴۲۷]. که در میان آنان چهره‌های روشن، شخیت‌های برجسته و مردان وارسته‌ای مانند: احمد بن اسحاق اشعری قمی، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، عبدالله بن جعفر حمیری، ابو عمر و عثمان بن سعید عمری، علی بن جعفر و محمد بن حسن صفار به چشم می‌خوند.

علاوه بر تربیت این شاگردان، گاهی چنان مشکلات و تنگناهایی برای مسلمانان پیش می‌آمد که جز حضرت عسکری ع کسی از عهده حل آن‌ها برنمی‌آمد. امام ع در این گونه موقع، در پرتو علم امامت، با یک تدبیر فوق العاده، بن بست را می‌شکست و مشکل راحل می‌کرد. برای این مطلب می‌توان دو نمونه ذکر کرد:

اسحاق کندي فیلسوف عراق بود. او به تأییف کتابی پرداخت که قرآن دارای تناقض است و برای نوشت آن چنان سرگرم و مشغول شد که از مردم کناره گرفت و به تنها یی در خانه خویش به این کار مبادرت می‌ورزید تا این که یکی از شاگردان او به محضرا امام حسن عسکری ع شرفیاب شد. امام ع به او فرمود: آیا در میان شما یک مرد رشید و جوانمرد پیدا نمی‌شود که استاد شما را از این کاری که شروع کرده منصرف سازد؟! عرض کرد: ما از شاگردان او هستیم، چگونه می‌توانیم در این کار یا کارهای دیگر بر او اعتراض نماییم! امام ع فرمود: آیا آنچه بگوییم به او می‌رسانی؟ گفت: آری. فرمود: نزد او برو و با او انس بگیر و او را در کاری که می‌خواهد انجام دهد یاری نما، آن گاه بگو سؤالی دارم آیا می‌توانم از شما پرسیم؟ به تواجده سؤال می‌دهد، بگو: اگر گوینده قرآن نزد تو آید، آیا احتمال می‌دهی که منظور او از گفتارش معانی دیگری غیر آن باشد که تو پنداشته‌ای؟ خواهد گفت: امکان دارد، چون او اگر به مطلبی توجه کند می‌فهمد و درک می‌کند. هنگامی که جواب مثبت داد بگو: از کجا اطمینان پیدا کرده ای که مراد و منظور قرآن همان است که تو ایست که بندگانش را وارث آن می‌سازد. سرانجام نیکو برای پرهیزکاران کافی است و چه خوب و کیل و مولی و یاوری است». [زنگانی امام حسن عسکری، ص ۲۸، نقل از انوار البهیه.]

فعالیت امام عسکری ع

امام عسکری ع، با وجود همه این فشارها و کنترل‌ها و مراقبت‌های بی‌وقفه حکومت عباسی، یک سلسله فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و علمی در جهت حفظ اسلام و مبارزه با افکار ضد اسلامی انجام می‌داد که



شاغرد گفت: ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام به من چنین فرمان داد.
کندی گفت: اینک درست گفتی، چنین سؤالی جزا آن خاندان نمی تواند
بود. آن گاه آنچه در آن زمینه نوشته بود در آتش ریخت و سوزاند. [مناقب،
صفحات: ۶۲، ۷۸، ۱۰۲].

گسترده‌گی و پراکندگی مراکز تجمع شیعیان، وجود سازمان ارتباطی منظمی
را ایجاد می‌کرد تا پیوند شیعیان را با حوزه امامت از یک سو و ارتباط آنان
را با همیگرایی سوی دوم برقرار سازد و از این رهگذر، آنان را از نظر دینی و
سیاسی رهبری و سازماندهی کند.

این نیاز، از زمان امام نهم علیه السلام احساس می‌شد. در سیره آن حضرت علیه السلام، امام
دهم علیه السلام و امام یازدهم علیه السلام تشکیل شبکه ارتباطی وکالت و نصب نمایندگان
در مناطق گوناگون، به منظور برقراری ارتباط با شیعیان تشکیل گردید.

به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، امام عسکری علیه السلام نمایندگانی از میان
چهره‌های درخشان و شخصیت‌های برجسته شیعیان، برگزیده، در مناطق
متعدد منصب کرده و با آنان در ارتباط بود و از این طریق پیروان تشیع
را در همه مناطق زیر نظر داشت. از میان این نمایندگان، می‌توان از
«ابراهیم بن عبده»، نماینده امام در «نیشابور»، یاد کرد.

پیک‌ها و نامه‌ها

علاوه بر شبکه ارتباطی وکالت، امام علیه السلام از طریق اعزام پیک‌ها نیز با
شیعیان و پیروان خود ارتباط برقرار می‌ساخت و از این رهگذر مشکلات آنان
را برطرف می‌کرد. در این زمینه، به عنوان نمونه، می‌توان از فعالیت‌های
«ابوالاًدیان»، یکی از نزدیک‌ترین یاران امام علیه السلام یاد کرد. [ابوالحسن]
بعصری، در اوایل قرن سوم هجری در گذشته و کنیه او در اصل «ابوالحسن»
بوده است، نامبرده به این جهت به ابوالاًدیان شهرت یافته بود که با
پیروان تمام دین‌ها مناظره می‌کرد و مخالفین را مجبوب نمود (مدرس
تبیریزی، محمد علی، ریحانة الأدب، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی خیام،
۱۳۴۷ ش، ج ۷، ص ۵۷۰). او نامه‌ها و پیام‌های امام علیه السلام را به پیروان
آن حضرت علیه السلام می‌رساند، و متقابلاً نامه‌ها، و سؤال‌ها، مشکلات، خمس
و دیگر جووه ارسالی شیعیان را دریافت نموده و در سامراً به محض رام
عسکری علیه السلام می‌رساند.

گذشته از پیک‌ها، امام علیه السلام از طریق مکاتبه نیز، با شیعیان ارتباط برقرار
می‌ساخت و از این رهگذر آنان را زیر چتر هدایت خویش قرار می‌داد.

حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان

یکی دیگر از موضع گیری‌های امام عسکری علیه السلام حمایت و پشتیبانی مالی
از شیعیان، به ویژه از یاران خاص و نزدیک آن حضرت، بود. با یک مطالعه
در زندگانی آن حضرت علیه السلام، این مطلب به خوبی آشکار می‌شود که گاهی
برخی از یاران امام علیه السلام، از تنگنای مالی، در محض امام علیه السلام شکوه می‌کردند
و حضرت علیه السلام، گرفتاری مالی آنان را برطرف می‌ساخت و گاه حتی پیش
از آن که اظهار کنند، امام علیه السلام مشکل آنان را برطرف می‌کرد. این اقدام
امام علیه السلام مانع از آن می‌شد که آنان زیر فشار مالی، جذب دستگاه حکومت
عباسی شوند. در این زمینه به دو مورد ذیل یاد می‌شود:
«ابوهاشم جعفری» می‌گوید: از نظر مالی در مضيقه بودم. خواستم وضع

یک بار در شهر سامراء قحطی سختی روی آورد معتمد عباسی دستور داد
که مردم به نماز استسقاء یعنی طلب باران برخیزند، مردم سه روز پی در
پی برای نماز به مصلی رفتند و دست به دعا برداشتند ولی باران نیامد،
روز چهارم جاثلیق و پیشوای اسقفان مسیحی همراه مسیحیان و راهبان
به صحراء رفت و یکی از راهبان هر وقت دست خود را به سوی آسمان
بلند می‌کرد بارانی درست فرو می‌ریخت. روز بعد جاثلیق همان کار را
کرد و آن قدر باران آمد که دیگر مردم تقاضای باران نداشتند، همین امر
موجب شگفتی و نیز شک و تردید و تمایل به مسیحیت در میان بسیاری
از مسلمانان شد. این وضع بر خلیفه ناگوار بود، پس به دنبال امام حسن
عسکری علیه السلام فرستاد و آن گرامی را از زندان آوردند. خلیفه به امام علیه
عرض کرد: امت جدت را دریاب که گمراх شدند! امام علیه السلام فرمود: از
جاثلیق و راهبان بخواه که فردا سه شنبه به صحراء بروند. خلیفه گفت:
مردم باران نمی‌خواهند چون به قدر کافی باران آمده است، بنابراین
به صحراء رفتن چه فایده ای دارد؟ امام علیه السلام فرمود: برای آن که انشاء الله
تعالی شک و شبهه را بر طرف سازم. خلیفه فرمان داد، پیشوای اسقفان
همراه راهبان سه شنبه به صحراء رفتند، امام حسن عسکری علیه السلام نیز در
میان جمعیت عظیمی از مردم به صحراء آمد، مسیحیان و راهبان برای
طلب باران دست به سوی آسمان برداشتند، آسمان ابری شد و باران آمد،
امام علیه السلام داد دست راهب معینی را بگیرند و آنچه در میان انگشتان
او است بیرون آورند، در میان انگشتان او استخوان سیاه فامی از استخوان
آدمی یافتند، امام علیه السلام استخوان را گرفت و در پارچه ای پیچید و به راهب
فرمود: اینک طلب باران کن. راهب این بار نیز دست به آسمان برداشت
اما ابر کنار رفت و خورشید نمودار شد. مردم شگفت زده شدند، خلیفه از
امام علیه السلام پرسید: این استخوان چیست؟ فرمود: این استخوان پیامبری از
پیامبران الهی است که از قبور برخی پیامبران برداشته اند و استخوان

پیامبران را آزمودند دیدند همان طور است که امام علیه السلام می‌فرماید.
امام علیه السلام باعث شد که رفع شبهه از جامعه مسلمین شد. خلیفه امام علیه السلام را
از زندان آزاد کرد. امام علیه السلام از فرصت استفاده نمود و زمینه آزادی دیگر یاران
نیز فراهم نمود. [احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۴۶۴]

ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان

در زمان امام عسکری علیه السلام تشیع در مناطق مختلف و شهرهای متعددی
گسترش و شیعیان در نقاط فراوانی تمرکز یافته بودند. شهرها و مناطقی
مانند: کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه (آوه)، مدائن، خراسان، یمن ری
آذربایجان، سامراً، جرجان و بصره از پایگاه‌های شیعیان به شمار می‌رفتند.
در میان این مناطق، به دلائی، سامراً، کوفه بغداد قم و نیشابور از اهمیت
ویژه‌ای برخوردار بود. [طبعی، شیخ محمد جواد، حیاة الامام العسکری،



ویره نامه

ولادت رامز عسکری

دفتر سینمات اسلامی جمهوری اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

امام در پاسخ نوشته: خود را طی نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام بنویسم، ولی خجالت کشیدم و صرفنظر کردم. وقتی که وارد منزل شدم، امام صد دینار برای من فرستاد و طی نامه‌ای نوشته: هر وقت احتیاج داشتی، خجالت نکش و پروا مکن و از ما بخواه که به خواست خدا به مقصود خود می‌رسی. [شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۳ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۹ - مسعودی، اثبات الوصیة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۳ هـ، ق، ص ۲۴۲ - سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ، ق، ص ۴۰ - طبرسی، اعلام الوری، ط ۳، دارالکتب الاسلامیة، ص ۳۷۲ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدق، ۱۳۸۱ هـ، ق، ج ۱، ص ۵۰۸].

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام می‌گوید: تهیdest شدیم، پدرم گفت: با هم خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برویم که به جود و بخشش شهرت دارد. گفتم: او را می‌شناسی گفت: نه، واو راندیده‌ام. با هم به راه افتادیم، در بین راه، پدرم گفت: چقدر نیازمندیم که برای ما پانصد درهم دستوردهد، دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای پرداخت بدھی و صد درهم برای مخارج دیگر. من پیش خود گفتم کاش برای من هم سیصد درهم دستوردهد که با صد درهم آن چارپایی بخرم و صد درهم برای مخارج و صد درهم نیز برای لباس باشد و به شهرهای (همدان و قزوین) بروم.

نمونه دیگر این زمینه نامه‌ای که امام عسکری علیه السلام به «علی بن حسین بن بابویه قمی»، یکی از فقهای بزرگ شیعه، نوشته است. امام علیه السلام در این نامه پس از ذکر یک سلسله توصیه‌ها و رهنمودهای لازم، چنین یادآوری می‌کند: «صبر کن و منتظر فرج باش که پیامبر ﷺ فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است. شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندم (امام دوازدهم) ظاهر شود؛ همان کسی که پیامبر بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد ساخت، همچنان که از ظلم و جور پرشده باشد. ای بزرگ مرد و مورد اعتماد و فقیه من! صبر کن و شیعیان مرا به صبر فرمان بده! زمین از آن خدا است و هر کسی از بندگانش را که بخواهد، وارث (حاکم) آن قرار می‌دهد. فرجام نیکو، تنها از آن پرهیزگاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان باد»! [ابن شهر آشوب، همان کتاب، ج ۴، ص ۴۲۵ - حاج شیخ عباس قمی، الائوار البهیة، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۶۱ - تتمة المنتهی، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ هـ، ق، ص ۲۹۹ با اندکی اختلاف در الفاظ].

آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت

از آن جا که غائب شدن امام و رهبر هرجمعیتی، یک حادثه غیر طبیعی و نامأнос است و باور کردن آن و نیز تحمل مشکلات ناشی از آن برای نوع مردم دشوار می‌باشد، پیامبر اسلام علیه السلام و امامان پیشین به تدریج مردم را با این موضوع آشنا ساخته و افکار را برای پذیرش آن آماده می‌کردند. این تلاش در عصر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام که زمان غیبت نزدیک می‌شد، به صورت محسوس تری به چشم می‌خورد. چنان که امام هادی علیه السلام، اقدامات خود را نوعاً توسط نمایندگان انجام می‌داد و کمتر شخصاً با افراد تماس می‌گرفت.

این معنا در زمان امام عسکری علیه السلام جلوه بیشتری یافت؛ زیرا امام علیه السلام یک طرف، با وجود تأکید بر تولد حضرت مهدی علیه السلام او را تنها به شیعیان خاص و بسیار نزدیک نشان می‌داد و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز به روز محدود تر و کمتر می‌شد، به طوری که حتی در خود شهر سامراً به مراجعت و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می‌داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و

تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه

از جالب‌ترین فعالیت‌های سیاسی امام عسکری علیه السلام تقویت و توجیه سیاسی رجال مهم شیعه در برابر فشارها و سختی‌های مبارزات سیاسی، در جهت حمایت از آرمان‌های بلند تشیع بود. از آن جا که شخصیت‌های بزرگ شیعه در فشار بیشتری بودند، امام علیه السلام به تناسب مورد، هر یک از آنان را به نحوی دلگرم و راهنمایی می‌کرد و روحیه آنان را بالا می‌برد تا میزان تحمل و صبر و آگاهی آنان در برابر فشارها، تنگناها و فقر و تنگدستی‌ها فرونی یابد و بتوانند مسئولیت بزرگ اجتماعی و سیاسی و وظایف دینی خود را به خوبی انجام دهند.

«محمد بن حسن بن میمون» می‌گوید: نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق علیه السلام نفموده که: فقرا با ما بهتر از توانگری با دیگران است و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.





ویره نامه

ولادت رام عسکری

دفتر اسناد اسلامی جمهوری اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

به سبب همین بیماری در گذشت. [شیخ مفید، الارشاد، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۳۶؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۵۲۴] امام عسکری در خانه‌ای که پدرش دفن شده بود، در سامرا، مدفون است. [شیخ مفید، الارشاد، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۱۳].

یکی از نشانه‌های شهادت امام علیاً توسط دربار عباسی، تحریک‌ها و تلاش‌های فوق العاده‌ای بود که معتمد عباسی در روزهای مسمومیت و شهادت امام علیاً، برای عادی جلوه دادن مرگ آن حضرت علیاً از خودنشان داد.

«ابن صباغ مالکی»، یکی از دانشمندان اهل سنت، از قول «عبدالله بن خاقان»، یکی از درباریان عباسی می‌نویسد:

«هنگام در گذشت ابو محمد حسن بن علی عسکری علیاً معتمد، خلیفه عباسی حال مخصوصی پیدا کرد که ما از آن شگفت زده شدیم و فکر نمی‌کردیم چنین حالی در او (که خلیفه وقت بود و قدرت را در دست داشت) دیده شود. وقتی «ابو محمد» (امام عسکری) رنجور شد، پنج نفر از اطرافیان خاص خلیفه که همه از فقیهان درباری بودند، به خانه او گسلی شدند. معتمد به آنان دستور داد در خانه ابو محمد بمانند و هر چه روی می‌دهد به او گزارش کنند، نیز عده‌ای را به عنوان پرستار فرستاد تا ملازم او باشند. به «قاضی بن بختیار» فرمان داده نفر از معتمدین را انتخاب کند و به خانه ابو محمد بفرستد و آنان هر صبح و شام نزد او بروند و حال او را زیر نظر بگیرند. دو یا سه روز بعد به خلیفه خبر دادند حال ابو محمد سخت ترشده و بعيد است بهتر شود. خلیفه دستور داد شب و روز ملازم خانه او باشند و آنان پیوسته ملازم خانه آن بزرگوار بودند تا پس از چند روزی رحلت فرمود. وقتی خبر در گذشت آن حضرت پخش شد، سامراً به حرکت درآمد و سرایا فریاد و ناله گردید و بازارها تعطیل و مغازه‌ها بسته شد. بنی هاشم، دیوانیان، امرای لشکر، قاضیان شهر، شعراء، شهود و گواهان و سایر مردم برای شرکت در مراسم تشییع حرکت کردند، سامراً در آن روز یاد آور صحنه قیامت بود.

وقتی جنازه آماده دفن شد، خلیفه برادر خود، «عیسی بن متولی»، را فرستاد تا بر جنازه آن حضرت علیاً نماز بگزارد. هنگامی که جنازه را برای نماز روی زمین گذاشتند، عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت علیاً را باز کرد. به علیان و عباسیان و قاضیان و نویسندها و شهود نشان داد و گفت: این «ابو محمد عسکری» است که به مرگ طبیعی در گذشته است و فلان و فلان از خدمتگزاران خلیفه نیز شاهد بوده‌اند!! بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند، و فرمان داد برای دفن ببرند». الفصول المهمة، چاپ قدیم، ص ۳۰۷ - ۳۰۸. این قضیه را مرحوم شیخ مفید در ارشاد و فتن نیشابوری در روضه الواقعین و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی الاربی از قول احمد پسر عبد الله بن خاقان نقل کرده‌اند. این گزارش نشان می‌دهد که امام در جامعه چه موقعیتی داشته و حکومت عباسی چرانگران بوده است و نیز روش می‌کند که خلیفه از بر ملا شدن مسمومیت و قتل امام تا چه حد وحشت داشته است ولذا با زمینه سازی قبلی کوشیده است شهادت امام را مرگ طبیعی قلمداد کند.

البته این نماز جنبه تشریفاتی داشت و طرحی بود که رژیم حاکم برای لوث کردن ماجرای شهادت امام ریخته بود و چنان که در میان دانشمندان بازپژوهی تاریخ ولادت و شهادت معمومان، ۱۳۹۱، ص ۵۳۳-۵۳۰ شیخ مفید و ابن شهرآشوب آورده‌اند که او در ابتدای ربيع الاول بیمار شد و



همراه تو است بد! جواب نامه ها را به وی دادم و با خود گفتم: این دو نشانه (نمایز بر جنازه و خواستن جواب نامه ها)، حالا فقط همیان مانده. آن گاه پیش عصر آمد و دیدم سرو صدایش بلند است. « حاج زوشاآ » که حاضر بود به عصر گفت: آن کودک کی بود؟!! او می خواست با این سوال عصر را (که بی خود ادعای امامت می کرد) محکوم کند. عصر گفت: والله تابه حال او را ندیده ام و نمی شناسم!

در آن جا نشسته بودیم که گروهی از اهل « قم » آمدند و از امام حسن عسکری علیهم السلام پرسیدند، و چون دانستند که امام علیهم السلام رحلت فرموده است، گفتند: جانشین امام کیست؟ حاضران عصر را شان دادند. آن ها به عصر سلام کرده تسلیت و تهنیت گفتند و اظهار داشتند: نامه ها و پول هایی آورده ایم، بفرمایید: نامه ها را چه کسانی نوشته اند و پول ها چقدر است؟ عصر از این سوال برآشست و برخاست و در حالی که گرد جامه های خود را پاک می کرد، گفت: این ها از ما انتظار دارند علم غیب بدانیم! در این میان خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: نامه ها از فلان کس و فلان کس است و در همیان هزار دینار است که ده تا از آن ها را آب طلا داده اند.

نمایندگان مردم قم نامه ها و همیان را تحويل داده و به خادم گفتند: هر کس تو را برای گرفتن همیان فرستاده، او امام است []. صدو^۱، کمال الدین، قم، مؤسسہ النشر الاسلامی، (التابعہ) لجامعة المدرسین بقلم المشرف، ۱۴۰۵ هـ. ق، باب ۴۷۵، ص ۴۳

هـ. ق، ص ۴۷۵.]

تلاش های بی ثمر

« معمتمد » عباسی که با شهادت امام عسکری علیهم السلام به خیال خام خویش، به مقصد و مراد خود رسیده بود، تصور می کرد دیگر خطیر سرراه حکومت خود کامه وی وجود ندارد، ولی برای اطمینان خاطر خود دست به اعمال دیگری زد که نشانه جاه طلبی و عمق نگرانی او از ناحیه فرزند امام علیهم السلام بود. او به عده ای مأموریت داد که وارد منزل امام علیهم السلام شوند و اثاثیه حضرت را کاملاً بازرسی کرده آن ها را مهر و موم نمایند.

از طرف دیگر، چون شنیده بود که از حضرت عسکری علیهم السلام فرزندی باقی مانده، در صدد یافتن او برآمد و دستور داد عده ای از قابله ها، زنان و کنیزان آن حضرت را معاينه نمایند و اگر آثار حملی در آنان مشاهده شد، گزارش کنند. نقل شده است که یکی از قابله ها به کنیزی ظنین شد و از طرف خلیفه دستور داده شد که آن کنیز را در محلی تحت نظر قرار بدهند و « نحریر » (یکی از درباریان، و پیشکار مخصوص خلیفه) همراه عده ای از زنان مراقب حال او باشند تا صدق و کذب گزارش معلوم گردد. مدت دو سال آن کنیز تחת نظر بود ولی سرانجام اثری از حمل ظاهر نشد و کذب گزارش روشن گشت! [کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبة الصدق، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۵۰۵ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبة الإسلامية، ۱۳۹۵ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۲۹]

در این هنگام معتمد برای آن که وانمود کند که از امام عسکری علیهم السلام فرزندی باقی نماند و شیعیان از وجود امام بعدی نویید گردند، دستور داد میراث آن حضرت علیهم السلام میان مادر و برادرش عصر تقسیم شود، [کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبة الصدق، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۵۰۵ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبة الإسلامية، ۱۳۹۵ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۲۹] ولی شیعیان

شیعه مشهور است، حضرت مهدی علیه السلام به طور خصوصی بر جنازه پدر بزرگوارش، امام عسکری علیهم السلام نماز گزارد. [صدو^۱، کمال الدین، قم، مؤسسہ النشر الاسلامی، (التابعہ) لجامعة المدرسین بقلم المشرف، ۱۴۰۵ هـ. ق، باب ۴۳، ص ۴۷۵ - مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، المکتبة الإسلامية، ۱۳۹۵ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۲۲]

تلاش مذبوحانه عصر کذاب

« ابوالادیان » می گوید: من از خدمتگزاران امام عسکری علیهم السلام بودم و نامه ها آن حضرت را به شهرها می بردم. در مرضی که امام علیهم السلام با آن از دنیا رفت، به خدمتش رسیدم. حضرت نامه هایی نوشت و فرمود: این ها را به « مدائین » می بربی، پانزده روز در سامرا نخواهی بود، روز پانزدهم که داخل شهر شدی، خواهی دید که از خانه من ناله و شیون بلند است و جسد مرا در محل غسل گذاشته اند.

گفتم: سرور من! اگر چنین شود، امام بعد از شما کیست؟ فرمود: هر کس به جنازه من نماز گزارد، قائم بعد از من، او است. گفتم: نشانه دیگری بفرمایید. فرمود: هر کس از آنچه در میان همیان (کمر بند) است خبر دهد، او امام بعد از من است. هیبت و عظمت امام علیهم السلام مانع شد که بپرسم: مقصود از آنچه در همیان است چیست؟

من نامه های آن حضرت علیهم السلام را به « مدائین » بردم و جواب آن ها را گرفته و روز پانزدهم وارد سامرا شدم، دیدم همان طور که امام علیهم السلام فرموده بود، از خانه امام علیهم السلام صدای ناله بلند است. نیز دیدم برادرش « عصر » (کذاب) در کنار خانه آن حضرت نشسته و گروهی از شیعیان، اطراف او را گرفته به وی تسلیت و به امامتش تبریک می گویند!

من از این جریان یکه خوردم و با خود گفتم: اگر عصر امام باشد، پس وضع امامت عوض شده است، زیرا من با چشم خود دیده بودم که عصر شراب می خورد و قمار بازی می کرد و اهل تار و طنبور بود. من هم جلو رفته و رحلت برادرش را تسلیت و امامتش را تبریک گفتم، ولی از من چیزی نپرسید! در این هنگام « عقید »، خادم خانه امام علیهم السلام، بیرون آمد و به عصر گفت: جنازه برادرت را کفن کردند، بیایید نماز بخوانید. عصر وارد خانه شد. شیعیان در اطراف او بودند. « سمان » [مقصود، عثمان بن سعید عمری از باران نزدیک امام عسکری علیهم السلام است که به مناسب شغلش که روغن فروشی بود، به سمان (روغن فروش) معروف شده بود. او « حسن بن علی » معروف به « سلمه » پیش اپیش آن ها قرار داشتند.

وقتی که به حیاط خانه وارد شدیم، جنازه « امام عسکری علیهم السلام » را کفن کرده و در تابوت گذاشته بودند. عصر پیش رفت تا بر جنازه امام علیهم السلام نماز گزارد. وقتی که خواست تکیه نماز را بگوید، ناگاه کودکی گندمگون و سیاه موی که دندان های پیشینش قدری با هم فاصله داشت، بیرون آمد و لباس عصر را گرفت و او را کنار کشید و گفت: عمو! کنار برو، من باید بر پدر نماز بخوانم. عصر، در حالی که قیافه اش دگرگون شده بود، کنار رفت. آن کودک بر جنازه امام علیهم السلام نماز خواند و حضرت را در خانه خود در کنار قبر پدرش امام هادی علیهم السلام دفن کردند.

بعد همان کودک رو به من کرد و گفت: ای مرد بصری! جواب نامه را که





ویره نامه

ولادت رام حسن عسکری

دفتر اسناد اسلامی جزء میریم
روابط عمومی

به شمار می رود و او از شیعیان واقعی علی بن ابی طالب علیه السلام است.
(احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۷)

نشانه تواضع:

من التواضع، السلام على كل من تمزّه والجلوس دون شرف المجلس
سلام کردن بر هر کسی که از پیش او می گذری و نشستن در جایی که
بالای مجلس نیست، از تواضع و فروتنی است.

(تحف العقول، ص ۳۶۲)

پرهیز از جدال و شوخی:

لا تُمَارْ قَيْدُهَبْ بِهَاوُكَ وَ لَا تُمَازِخْ فَيْجَتَرَأْ عَلَيْكَ

جدال مکن که ارزشت می رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند. (تحف
العقل، ص ۴۸۶)

نژدیکتر به اسم اعظم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبْ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى
بَيْاضِهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به اسم اعظم خدا، نژدیکتر از سیاهی چشم به
سفیدی آن است. (تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۸۸۹)

همسایه بد:

مِنَ الْفَوَاقِرِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهَرَ جَازِئَنْ رَأَى حَسَنَةً أَطْفَاهَا وَ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً
أَفْشَاهَا

یکی از بلاهای کمرشکن همسایه‌ای است که چون خوبی بینند پنهانش
سازد و چون بدی بینند فاشش نماید. (تحف العقول، ترجمه حسن زاده،
ص ۸۹۱)

کلید هربدی:

الْغَضَبُ مَفْتَاحٌ كُلِّ شَرٍّ

خشش کلید هربدی است. (تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۸۹۳)

منابع:

اثباتات الوصية (مسعودی)

احتجاج (طبرسی)

احقاق الحق (نورالله شوشتری)

ارشاد (مفید)

اعلام الوری (طبرسی)

اعیان الشیعه (سید محسن امین)

اصول کافی (کلینی)

انوار الباریه (شیخ عباس قمی)

بحار الانوار (مجلسی)

تاریخ الشیعه (الشیخ محمد حسین المظفر)

تحف العقول (حرزانی)

حياة الإمام العسكري (شیخ محمد جواد طبسی)

دلائل الامامة (علی بن عیسی الاربی)

ریحانة الأدب (محمد علی مدرس تبریزی)

روضه الواعظین (فتال نیشاپوری)

الفصول المهمة (محمد بن حسن حرعامی)

کشف الغمة (علی بن عیسی الاربی)

کمال الدین (صدقوق)

مناقب آل أبي طالب (ابن شهرآشوب)

۱۰ حدیث از امام حسن عسکری

ارزش تفکر:

لیست العبادة كثرة الصيام والصلوة، و ائمما العبادة كثرة التفكير في أمر الله
عبادت به زياد روزه گرفتن و نماز خواندن نیست؛ بلکه عبادت این است
که در امر (مخلوقات) خداوند بسیار تفکر شود.

(تحف العقول، حرزانی، ص ۳۶۲)

کم آسایش ترین مردم:

أَقْلَ الْنَّاسُ رَاخَةً الْحُكْمُ

شخص کینه‌ای، کم آسایش ترین مردم است. (تحف العقول، ترجمه
حسن زاده، ص ۸۹۳)

منزلت مؤمن:

المؤمن برکة على المؤمن و حجّة على الكافر

مؤمن برای مؤمن، برکت است و برای کافر، اتمام حجّت. (تحف العقول،
حرزانی، ص ۳۶۳)

چقدر زشت است برای مومن ... :

ما اقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تذلل

چقدر زشت است برای مؤمن که دلبستگی به چیزی داشته باشد که
موجب خواری و ذلت او شود. (تحف العقول، حرزانی، ص ۳۶۴)

بهترین صفات:

خصلتان ليس فوقهما شيء: الإيمان بالله و نفع الأخوان

چیزی بالاتراز دو خصلت ایمان به خداوند و رساندن سود به برادران
نیست. (تحف العقول، حرزانی، ص ۳۶۳)

شرك

الإشراك في الناس، أخفى من دبيب النمل على المسح الأسود في الليلة

المظلمة

شرك ورزیدن در میان مردم، از حرکت مورچه (که بسیار آرام و نامحسوس
است) در شب تاریک بر روپوش سیاه، نهان تراست. (تحف العقول، ص
۳۶۱؛ کشف الغمة، ص ۴۲۰)

تواضع

الْتَّوَاضِعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهِ

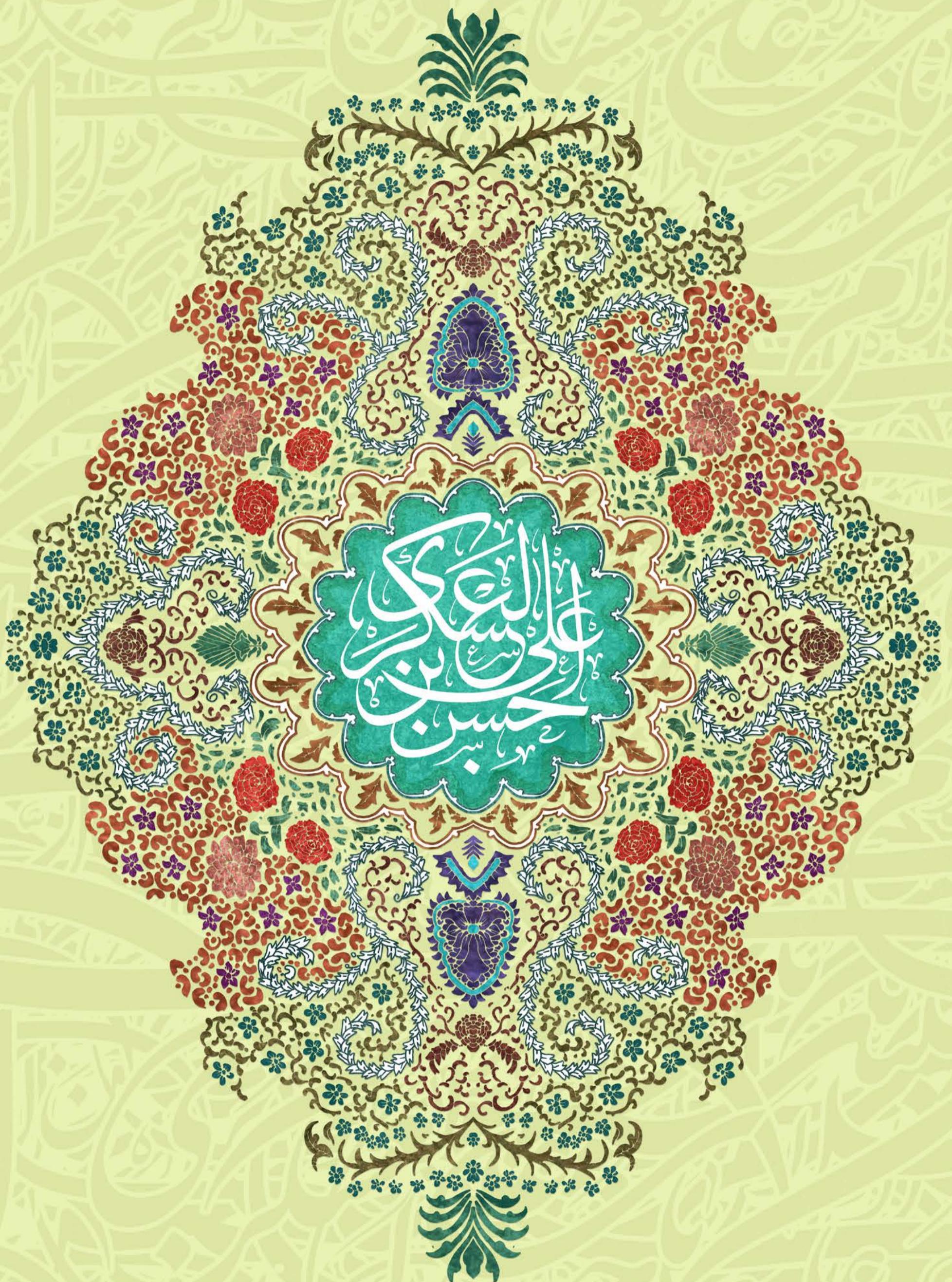
تواضع، نعمتی است که کسی برآن رشك نمی ورزد. (تحف العقول، ص
۳۶۳)

رتبه تواضع:

من تواضع في الدنيا لإخوانه فهو عند الله من الصديقين و من شيعة على
بن ابیطالب عليه السلام حقاً

کسی که در دنیا نسبت به برادرانش متواضع باشد، نزد خداوند از صدیقین





يَا حَسَنَ أَعْلَمُ بِالْجَيْشِ الْمُرْسَلِينَ